



تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۳۷	تاریخ	۱۴۰۳ / ۱۰ / ۰۱
عنوان ۱	تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم					
عنوان ۲	تفسیر سورة «حمد»					
عنوان ۳	معناشناسی «اسم»					
عنوان ۴	نظر مرحوم خوئی رحمته الله در مورد «اسم»					
عنوان ۵	مفهوم شناسی «الله»					
عنوان ۶	نظریه مرحوم میرزا در وضع الفاظ					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

بحث ما در مفردات بسمله بود. درباره «باء» و «اسم» صحبت کردیم و درباره اسم گفتیم که دو نظر در اشتقاق این کلمه، وجود دارد:

- «أَسْمٌ وَ سُمٌّ» که مأخوذ از «سَمَى يَسْمُو» است؛
- از «سَمَى يَسْمُو»؛ یعنی اصلش این است که اسمٌ و سِمٌّ که مأخوذ از «سمی یسمی» به معنای ارتفاع و بالا رفتن باشد.

نظر مرحوم خوئی رحمته الله در مورد «اسم»

سیدنا الاستاد خوئی رحمته الله در اینجا بیانی خوب دارند و می فرمایند به دلائل متعدد، این اسم باید از «سَمَى يَسْمُو» گرفته شده باشد نه از «سمی یسمو»؛ چون اگر از «سمی یسمو» و «سمه» گرفته می شد و به معنای سمت و علامت بود، لازمه اش این بود که جمعش «اسماء» نباشد؛ بلکه «اوسام» و تصغیرش «اوسیم» و منسوب به او هم «وسمی» باشد و عند التعذیه، «اوسمت» گفته می شد. پس، از سمت به معنای علامه، گرفته نشده. بله از سمو، گرفته شده ولی نه به معنای علامت که «سمه» باشد؛ بلکه از «سمو» به معنای ارتفاع است.

ایشان می فرماید علت اینکه به اسم، ارتفاع گفته می شود، این است که گویا اسم، موجب آن می شود که مسما از اختفاء به ظهور بیاید و ظاهر شود. وقتی که مخفی است، گویا ارتفاع ندارد؛ اما وقتی ظاهر می شود، ارتفاع می یابد. البته ما گفته ایم که اسم به معنای ارتفاع است؛ اما نکته دیگری گفتیم و آن، اینکه چون اسم، نشان دهنده مسماست و همیشه شیء از نقطه مرتفعش شناخته می شود، چنانکه انسان از سرش شناخته می گردد و حتی اگر بخواهند اسم و

عنوان یک خانه را بگذارند، تابلویش را روی نقطه بالایش نصب می کنند. اینکه به اسم، «اسم» گفته می شود، به این علت است که خود، نشانگر آن شیء است و گویا ارتفاع آن شیء به این اسم اوست و ارتفاعش یعنی آن نقطه بالا و نقطه ظاهرش. ظهورش به این معنا نیست که قبلاً مخفی بوده و الآن می خواهد ظاهر شود؛ بلکه به این معناست که نقطه ارتفاعش منشأ و جلوه گاه ظهور اوست. این نکته ای است که ما گفتیم.

پرسشگر: ...

معظم له: این که ظاهر می شود، خب باید چه معنایی از ظهور باشد؟ این ظهور یعنی يعرف و الشیء يعرف بعاليه. این نکته ای که ما می خواهیم بگوییم. یعنی هر شیئی به نقطه برترش شناخته می شود و اگر کسی از دور می آید، اولین نقطه ای که می بیند، بالای آن شیء است. در آیه کریمه هم می خوانیم: «وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ»؛ وقتی کشتی های قدیم با بادبان، حرکت می کردند، از دور هم بادبان شان دیده می شود نه خود کشتی ها؛ چون بادبان شان در نقطه ارتفاع آن است. هر چیزی وقتی دیده می شود، عادتاً از آن نقطه ارتفاعش مشاهده می شود و مثل این است که بگوییم اسمی که برایش گذاشته ایم، سمی علی این شیء؛ یعنی این اسم، نقطه مرتفع این موجود شد تا يعرف به هذا الموجود؛ یعنی کائما وضع علیه. عبارت «وضع» با «علی» متعدی می شود گرچه گاهی با «لام» هم متعدی می گردد و می گویند «وضع هذا الاسم لهذا الشیء» چون باز ناظر به این نکته است که گویا اسم، نقطه مرتفع او و علی آن شیء می شود و لذا يعرف بهذا الاسم. من عرض کردم که شاید این که اسم از سمو به معنای ارتفاع، گرفته شده، ناظر به این نکته باشد.

پرسشگر: ...

معظم له: آنچه آقای خوئی می فرمایند، این است که بالاسم يظهر الشیء. به هر حال خواستیم این نکته را در تکمیل مطالب قبلی بگوییم.

پرسشگر: ...

معظم له: عیبی ندارد و قابل جمع است. اسم از همان سمو به معنای نقطه مرتفع شیء، گرفته شده و لذا علامه علی الشیء می شود که گفتیم در زبان عرب، ضرب المثل «ناز علی علم» برای انسان مشهور معروف به کار می رود و تعبیری مجازی از شهرت آن شیء یا شخص است. می گویند فلان کس، ناز علی علم است؛ آتشی روی علم است و علم، چوب یا هر چیزی است که ارتفاع داشته باشد و با ارتفاعش آن محل، شناخته می شود؛ یعنی علم را روی محل می گذارند تا آنجا به آن علم، شناخته شود. سابقاً چنین می کردند تا کسانی که در پی آنجا هستند، آن را بیابند.

به جواب این سؤال بر می گردیم که چرا در بسمله، بسم الله گفته می شود و چرا «باء» بر سر خود اسم نمی آید و «بالله» یا «بالرحمن» یا «بالرازق» گفته نمی شود؟ این را قبلاً اشاره کردیم که چون شیء با اسم، شناخته می شود، و ما با بسم الله می خواهیم بگوییم این فعل و قول من که با بسم الله، شروع می کنم، هویت دارد و هویتش هم الهی است. پس اسمش به اسم خدا آغاز می شود. شروع با نام خدا، بدین معناست که به آن، هویت می بخشم و آن را معرفی می کنم؛ و لذا فعلی که با بسم الله، شروع نشود، مثل یک فعل بی هویت است که در جهان آفرینش، در مقیاس جهان تشریع و تکوین الهی، شناخته نمی شود. با اسم خدا شناخته می شود.

در بسیاری از ادعیه داریم هم به این نکته، اشاره شده است. مثلاً در حدیثی از امام صادق علیه السلام که هم کلینی و هم شیخ به سند صحیح، نقل کرده اند، می فرماید که در دعای سفر فرمود:

«إِذَا خَرَجْتَ مِنْ بَيْتِكَ تُرِيدُ الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَادْعُ دُعَاءَ الْفَرَجِ»

دارد دعای فرج را بیان می کند الی آن قال:

«ثُمَّ قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ دَخَلْتُ وَبِسْمِ اللَّهِ خَرَجْتُ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ... اللَّهُمَّ إِنِّي عَبْدُكَ وَهَذَا حِمْلَانُكَ وَالْوَجْهُ وَجْهُكَ وَالسَّفَرُ إِلَيْكَ وَ قَدْ أَطْلَعْتُ عَلَى مَا لَمْ يَطْلِعْ عَلَيْهِ أَحَدٌ غَيْرُكَ...»^۲

تمام توضیحاتی که بعد از بسم الله آمده، شرح آن است که دارد بیان می کند این کار، هویت الهی دارد؛ به سمت خداست و جهتش الهی و راه، راه خداست. اینها مکملات بسم الله در جایی است که شخص می خواهد به سفر برود. انسان گاهی می خواهد غذایی بخورد و کاری را شروع کند؛ اما وقتی به سفر می رود، هم بسم الله می گوید و هم فی سبیل الله است. در برخی از ادعیه هم «علی ملّة رسول الله» داریم.

در روایت دیگری «بالله» هم دارد و از حضرت رضا علیه السلام در ادعیه سفر، نقل شده است:

«فَإِذَا وَضَعْتَ رِجْلَكَ فِي الرِّكَابِ»

و امروز اگر پایت را در ماشین یا وسیله نقلیه گذاشتی؛

«فَقُلْ: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»^۳

به نظر ما اینکه «بالله» گفته می شود، در حقیقت، نوعی شرح همان بسم الله است. وقتی گفتیم بسم الله و نام خدا را روی کار خودم یا سفری که می خواهم شروع کنم، با نام خدا آغاز کردم، بالله می شود؛ یعنی خدای متعال، در این صورت، یار من در این سفر خواهد بود. در اینجا «بالله» قاعداً با تقدیر «استعین» و مانند آن است؛ یعنی استعین بالله و «بالله» زمانی می آید که بسم الله در آن باشد؛ لذا «بالله» بعد از «بسم الله» می آید و جایی نداریم که گفته باشد «بالله و بسم الله» بلکه ابتدا «بسم الله» می آید و سپس «و بالله و علی ملّة رسول الله ﷺ». ظاهراً این است که وقتی بسم الله می شود و نام خدا روی این فعل، سفر یا خروج من البیت، گذاشته می شود، جای استعانت بالله هم هست؛ چون کار، الهی است و کاری است که نام خدا روی آن، گذاشته شده و هویتش الهی است. لذا استعانت بالله در انجام این کار، جا دارد.

ما می توانیم از این سفر، به هر کاری که آدم احساس می کند در آن، نیاز به استعانت از خدا دارد، تعدی کنیم. انسان همیشه باید به کمک خدا احساس نیاز کند؛ اما در برخی کارها بیشتر خودش را عاجز می بیند یا در معرض خطر، حس می کند؛ لذا در اینجا گفته اند «بالله» هم بگو تا استعانت به خدای متعال در آن عمل هم انجام شود و «فی سبیل الله» هم بگو تا بتواند تو را به مقصد برساند. بله، کار، کار الهی است و به نام خدا هم شروع شده و به خدا استعانت کرده ای؛ اما اگر

۱. البته عبارت «غَيْرُكَ» فقط در تهذیب است.

۲. الکافی؛ کتاب الحج، باب القول إذا خرج الرجل من بيته، ح ۲؛ تهذیب الأحکام؛ ج ۵، ص ۵۰ و ۵۱.

۳. الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام؛ ص ۲۱۵.

«فی سبیل الله» بگویی، با اینکه معانی متعددی در آن نهفته، یکی این است که قصد، الهی و برای خدا و رضای خدا باشد؛ چون سبیل به معنای طریقی است که فیه رضی الله. سبیل الله یعنی سبیل رضی الله سبحانه و تعالی؛ اما به این نکته در آن، اشاره است که وقتی بر سبیل خدا می رود، بدین معناست که مرا به مقصد هم برساند.

«و علی ملّة رسول الله صلی الله علیه و آله» تنها قصدم خدایی نیست؛ بلکه فعلی هم که انجام می دهم، مطابق با شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و امر و نهی الهی است. این یک تسمیه کامل و جامع همه شرایط شروع به یک کار است که انسان می تواند از سفر هم به سایر افعال، تعدی کند. درست است که در سفر، وارد شده؛ اما معلوم نیست که سفر خصوصیتی داشته باشد؛ لذا در کارهای دیگری هم که می خواهد شروع کند؛ مخصوصاً کارهای سنگین و آنچه نیاز به جهد زیاد دارد، به همین نوع از تسمیه، شروع می کند؛ یعنی با «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله».

به هر حال، نتیجه می گیریم که وقتی استعین باشد، خواه ناخواه، معیت هم در آن هست؛ یعنی معنای استعانت الزاماً در معیت، وجود ندارد و شما می توانید همراه با چیزی باشید، اما از او استعانت نجوید؛ اما وقتی استعانت می جوید، همراهی نیز در آن هست.

پرسشگر: استعانت از رسول خدا صلی الله علیه و آله درست است؟

معظم له: بله، عیب ندارد؛ چون استعانت است؛ منتها استعانت اصلی از خدای متعال است؛ یعنی قوت خود را از خدا می گیری. وقتی شخص می خواهد کاری انجام دهد، نیاز به قدرت، ذهن، علم، توان و وجود و حیات، دارد؛ وگرنه ممکن است در میانه کار، از دنیا برود؛ چنان که چند تن از اساتید حوزه که بسیار بسیار معتبر و مفید بودند، یکی شان سر منبر از دنیا رفت؛ یکی در حال شروع به درس بود که در میانه درس، رحلت کرد. استعین بالله، ممکن است خدای حیات را که به من داده، در میانه راه از من بگیرد؛ لذا هرچه هست، از اوست و از این رو، استعین به به تمام معنا؛ یعنی استعین به فی وجودی؛ استعین به فی قوتی؛ استعین به فی علمی؛ استعین به فی ارادتی والی آخره. استعین بالله، در همه چیز است. **پرسشگر:** ...

معظم له: گفتیم بسم الله برای معرفی کار است. این کار با بسم الله، معرفی می شود نه با بالله. یعنی اسم، معرف است و گفتیم هرچه را که می خواهند معرفی کنند، با اسم، معرفی می شود. بسم الله برای این است که گفته شود کاری که می کنم، هویت دارد و شناخته شده است. من این را با نام خدا مورد شناخت دیگران قرار می دهم و این نام خدا معرف این فعل من خواهد بود. منتها وقتی که نام خدا بیاید، اگر آدم بخواهد این تسمیه را باز هم بیشتر کامل کند، می تواند بگوید «و بالله» یعنی استعانت من از اوست گرچه وقتی کار هویت الهی پیدا کند، خواه ناخواه، در آن استعانت بالله هم هست؛ در آن علی ملّة رسول الله صلی الله علیه و آله هم هست؛ در آن فی سبیل الله هم هست. همه اینها در همان بسم الله هم وجود دارد؛ منتها تصریح به این معنا، یک نوع تربیت انسان بر توحید الهی و ذکر خدای متعال است.

ما یک بحث داریم که می گوئیم مائز بین انسان متدین و انسان غیرمتدین، این است که حیات انسان متدین، حیات ذکر است و حیات غیرمتدین، حیات غفلت: «وَ اذْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرَّعًا وَ خِيفَةً وَ دُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَ الْأَصَالِ وَ

لَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ»^۱ و «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ»^۲ و «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»^۳. اصلاً نماز است که حیات انسان را حیات ذکر می‌کند. حیات انسان همان حیات ذکر است و وقتی حیات ذکر است، این حیات در این عمل، با بسم الله، تحقق پیدا می‌کند؛ ولی وقتی ادامه یابد، این ذکر تعمیق پیدا می‌کند؛ «بسم الله و بالله و من الله» و در برخی عبارات «من الله و الى الله» هم داریم.

پرسشگر: ...

معظم‌له: بله، هویت بخشی به عمل، در یک سو قرار دارد؛ اما ما یک حرف در «باء» داریم که گفتیم برای اتصال است؛ پس هم هویت بخشی است و هم وصل شدن. رشد دادن این احساس که وصل به خداییم و به تعبیر اهل معقول، معنای حرفی خداییم؛ یعنی معنای ربطی اویم و حتی معنای رابطی هم نیستیم؛ هیچ چیز نیستیم جز این وصل به خدا بودن. این بالاترین مفهوم تربیتی است که انسان می‌تواند یک موجود را بر آن، تربیت کند که بگوید در مقابل خدا هیچیم و هرچه هست، از آن اوست و هرچه داریم، از آن او و متصل به اوست. این در «باء» بسم الله است و وقتی که بسم الله می‌گوییم، یعنی نام خدا هویت ماست و ما خودمان را وصل به خدای متعال می‌کنیم و هویتمان را هویت الهی می‌سازیم. در حقیقت، ما هویت معنای حرفی خودمان را با بسم الله به یاد خودمان می‌اندازیم و اثبات و تثبیت می‌کنیم.

مفهوم شناسی «الله»

آنچه گفته شد، تمام الکلام عن الاسم بود. اکنون به سراغ مفردۀ سوم بسمله یعنی «الله» می‌رویم.

اولاً این لفظ، علم على الذات الإلهية است و با همه اسماء الهی، متفاوت است حتی با «الرحمن» و «الرحیم». این علم است که برای دلالت بر ذات الهی و دلالت بر ذات شده، نه اینکه از طریق صفتی از صفات ذات، ذات را بشناسیم؛ بلکه از طریق اسمی که برای خود ذات، وضع شده (کلمة «الله») ذات را می‌شناسیم. این اسمی است که با خود ذات خدا، خدای متعال را می‌شناسیم؛ چنان که در دعا می‌خوانیم: «بِكَ عَرَفْتُكَ وَأَنْتَ دَلَّلْتَنِي عَلَيْكَ وَدَعَوْتَنِي إِلَيْكَ». گویا الله که می‌گوییم، طوری است که دیگر حتی یکی از صفات خدا یا یکی از مظاهر الهی را واسطه معرفت خدا یا واسطه یاد خدا قرار نمی‌دهیم؛ بلکه خود ذات او را به میان می‌آوریم و الله علم على الذات.

بنابر تتبعی که من کرده‌ام، ظاهراً این هم از ویژگی‌های زبان عربی است که تا جایی که تتبع کرده‌ام، در زبان‌های دیگر، لفظی نیافتیم که برای خود ذات، وضع شده باشد به طوری که منحصرراً در ذات خدا به کار رود؛ نه در چیز دیگر و حتی نه در خدایان دیگر. تا جایی که تحقیق کرده‌ام، در زبان‌های دیگر ندیدم لفظی باشد که اصلاً قابل استفاده در غیر ذات خدای واحد احد نباشد. وقتی در زبان عربی، حتی به بت‌های خودشان هم «الله» نمی‌گفتند. شاید رب و اله می‌گفتند؛

۱. «پروردگارت را در دل خود، از روی تضرع و خوف، آهسته و آرام، صبحگاهان و شامگاهان، یاد کن؛ و از غافلان مباش!»؛ [سوره اعراف: ۲۰۵].

۲. «در دو طرف روز، و اوایل شب، نماز را برپا دار؛ چرا که حسنات، سیئات [و آثار آنها را] از بین می‌برند؛ این تذکری است برای کسانی که اهل تذکرند!»؛ [سوره هود: ۱۱۴].

۳. «و نماز را برپا دار، که نماز [انسان را] از زشتیها و گناه بازمی‌دارد و یاد خدا بزرگتر است؛ و خداوند می‌داند شما چه کارهایی انجام می‌دهید؛» [سوره عنکبوت: ۴۵].

اما الله نمی گفتند. جالب هم هست که همین الآن، مسلمینی که می خواهند با زبان های دیگر سخن بگویند، گاهی کلمه «الله» را ترجمه نمی کنند و مثلاً می گویند: «In the name of Allah»؛ این یک نکته خوب است که معلوم می دارد کلمه «الله» چیزی است که قابل ترجمه نیست؛ یعنی در زبان های دیگر نمی توانید واژه ای پیدا کنید که بتواند مثل الله، علم بر ذات الهیه باشد.

ما حرفی داریم که اجمالش را عرض می کنم و دوستان می توانند منشأ یک بحث مستقل، قرار دهند که زبان عرب، زبانی است که منشأش نبوت است؛ یعنی از انبیاء، شروع شده که یا حضرت اسماعیل علیه السلام است یا اولاد حضرت اسماعیل از انبیا که در این سلسله بوده اند. یعنی یک زبان مشتمل بر واژگانی معنوی است که بسیار بسیار متعالی اند و در زبان های دیگر اصلاً واژگانی برای اینگونه معانی متعالی اصلاً نداریم. شما نمی توانید «سبحان الله» را ترجمه کنید و حتی «الرحمن الرحیم» نیز قابلیت ترجمه ندارند. ما برای ترجمه «الرحمن الرحیم» در فارسی، هر لفظی استفاده کنیم، این دورا کاملاً نشان نمی دهد. آری، معنای مشیر است و مثلاً می گوئیم «به نام خداوند بخشنده مهربان» اما نه خداوند، معنای الله را می رساند - چون «خداوند» در زبان فارسی، در غیر ذات الهی هم به کار می رود - و نه «بخشنده مهربان» معنای «الرحمن الرحیم» را دقیق می رساند. عیبی هم ندارد که به عنوان معنای مشیر، چنین ترجمه کنند؛ اما مشیر است و آن معنا را نمی دهد. «الحمد لله» نیز همین وضعیت را دارد و من جستجو کرده ام تا ببینیم می توانیم این عبارات را ترجمه کنیم یا نه؟ ولی چیزی نیافتم. مثلاً مترجمین گاهی در ترجمه برخی از واژگان معنوی و عرفانی الهی، متعجب می شوند. این گنجایش، در زبان عربی، وجود دارد. اگر دعای «کمیل» را بخوانید یا دعای «جوشن کبیر» را ملاحظه کنید، می بینید که برخی تلاش کرده اند آنها را به زبان های دیگر، ترجمه کنند؛ اما به معنایی قریب یا معنای مشیر، قابل ترجمه است؛ ولی معنای مطابق با معنایی که در زبان عربی از آن فهمیده می شود، پیدا نمی کنیم.

مثلاً در آیه «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى»^۱ در زبان های غیرعربی می توان برای برخی از واژگانش تقریباً مرادفی پیدا کرد؛ اما برخی از آنها این قابلیت را ندارند. «الله اکبر» را می شود به «خدا بزرگ تر» است، ترجمه کرد؛ اما این، معنای دقیق را نمی رساند؛ مخصوصاً کلمه «الله» که بحث ما در آن است، از همین مقوله به شمار می رود. این کلمه از برترین واژگانی است که در زبان های دیگر، مرادف ندارد و لفظی است که مخصوص ذات اقدس حق متعال واحد احد است؛ یعنی کسی که موحد نیست، الله ندارد و اگر کسی «الله» گفت، معلوم می شود که موحد است؛ اگر متوجه واژه و معنای آن باشد. لذا کلمه «الله» مخصوص موحدین و کسانی است که خدای واحد را می پرستند و به خدای واحد احد، معتقدند؛ چون این کلمه، لفظ موضوع برای ذات الهیه واحده احدیه منحصره به ذات اوست و لا یمکن أن یستعمل فی غیر ذات الهی، به خلاف سایر اسامی الهی که حتی ممکن بود مشرکان برای الهه خودشان به کار برند؛ اما «الله» را اصلاً برای الهه دیگر، استفاده نمی کردند. «لات» و «عزی» و «منات»^۲ الثالثة الأخری می گفتند. آنها گاهی «إله» می گفتند و مثلاً در آیات کریمه قرآن درباره گوساله سامری آمده است: «هَذَا إِلَهُكُمْ»^۳ ولی نگفت «هذا هو الله»؛ یا در داستان بنی اسرائیل آمده است: «وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ

۱. سوره حشر: ۲۴.

۲. سوره طه: ۸۸.

إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ^۱ گفتند ای موسی برای ما «إله» قرار ده نه «الله». «الله» اصلاً برای این ذات الهی قاهره قهریه، وضع شده و لذا این خودش یک قرینه است بر اینکه زبان عربی، ریشه توحیدی دارد.

نظریه مرحوم میرزا در وضع الفاظ

مرحوم میرزا یک نظریه دارد که البته ما با آن در کل زبان‌ها موافق نیستیم. در بحث وضع در اصول، معتقدیم که منشأ زبان‌ها همین وضعی است که عرف اهل لغت، کلمه‌ای را بر یک معنا وضع می‌کنند؛ مثل قانون‌گذاری و تقنین که می‌گویند در قانون، عرف و جامعه ما این معنا، اسمش این است. ایشان می‌گویند یک جعل تکوینی داریم و یک جعل تشریعی؛ اما یک جعل بینهما داریم و جعل الفاظ، جعل بینهماست؛ یعنی جعلی که به الهام الهی، انجام می‌گیرد. ایشان می‌گویند لغات به طور کلی با الهام الهی به بشر، وضع می‌شوند. عرض ما این است که همه چیز با الهام الهی است و همه کارها و هر علمی که بشر دارد، با الهام الهی است. اگر منظور، این الهام عام است، ما هم با آن موافقیم؛ ولی ظاهر کلامشان این است که الهام خاصی برای وضع لغات، وجود دارد. عرض ما این است که در لغات دیگر لازم نیست الهامی خاص باشد؛ اما در زبان عربی، طبق این نظریه مرحوم میرزا به ذهن می‌آید که یک الهام خاص در میان است؛ چون واقعاً معانی معنویه‌ای که به وسیله زبان عربی، قابل تعبیر و بیان است، با هیچ زبانی، قابلیت بیان و تعبیر ندارد و این نشان‌دهنده این است که این واژگان در این زبان، نوعی منشئیت الهی دارد.

از جهات دیگر هم این معنا قابل تصور است که مثلاً «سبحان الله» را اگر به این صورت، معنا کنیم که خدای متعال، منزّه و پاک است، یک معنای مشیر است؛ اما معنای سبحان الله از آن بیرون نمی‌آید. «سبحان الله» یک عالم دیگری بالاتر از مسأله تنزیه و پاکی دارد؛ لذا به کسانی که می‌خواهند از اذکار الهی، استفاده کنند، توصیه کنیم که آنها را با همان زبان عربی بگویند. حتی در «بسم الله» نیز توصیه ما این است که به همان صورت «بسم الله الرحمن الرحیم» بگویند؛ چون معنایی بسیار فراتر و عمیق‌تر از «به نام خداوند بخشنده مهربان» دارد. این هم البته اشکالی ندارد و جاهلین عرب هم می‌گفتند: «بسمک اللهم»؛ اما «بسم الله الرحمن الرحیم» یک نوع ذکر توحیدی جامع است که جایگزین ندارد. در «الرحمن الرحیم» هم به این نکته، اشاره خواهیم کرد که نه «به نام خدا» جایگزین آن می‌شود، نه «In the name of Allah» نه ترجمه آن در لغات دیگر. خود این زبان و واژگانی که در اینجا به کار رفته، معانی بسیار ظریف در خود، نهفته دارند که جایگزین ندارند.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين